

شهید عزیز پیکانی



ازتبا علی
سازمانه جامع سرداران و هزار شهید استان بوشهر

نام پدر	عبدالله
تاریخ تولد	۱۳۴۲/۰۵/۰۹
محل تولد	بوشهر - بوشهر
تاریخ شهادت	۱۳۶۳/۱۲/۲۶
محل شهادت	بدر
مسئولیت	
نوع عضویت	
شغل	
تحصیلات	
مدفن	

زندگینامه

شهید عزیز پیکانی بزرگوار در سال ۱۳۴۲ در بندر دیلم به دنیا آمد شغل پدر ایشان ملوانی بود و از این راه امرار معاش خانواده خود را تأمین می کرد. در دیماه ۶۲ به خدمت مقدس سربازی اعزام شد و پس از ماهها حضور در جبهه در ۲۶ اسفند ۶۳ در شرق دجله و عملیات بدر به شهادت رسید.

خاطرات

ویژگیهای مدیریت و فرماندهی :

عشق یعنی استخوان و یک پلاک

سالهای سال تنها زیر خاک

برادر شهید در همین زمینه خاطره ای چنین می گوید : عزیز همیشه در اوایل انقلاب در تظاهرات و بخش اعلامیه ها پیش قدم و در راه هدفشان پایدار بودند و هیچ سستی و دل سردی در خود راه نمی داد یاد دارم که در سال ۱۳۵۶ تظاهرات عظیمی در اهواز بر پا شده بود ایشان نیز طبق معمول در این تظاهرات شرکت داشتند حتی سربازان رژیم هم برای دستگیری ایشان تلاش زیادی کرده و تیرهای زیادی به سوی او شلیک کرده بودند و نتوانسته بودند او را دستگیر کنند با این وجود همیشه مبارزه با رژیم پهلوی را جزو مسئولیتها و وظایف خود می دانست و خطرات زیادی را در این زمینه متحمل می شد .

یکی دیگر از برادران شهید در این باره می گوید : یاد دارم که در سال ۱۳۵۹ در خیابان غزنوی خمپاره های زیادی توسط مزدوران بعثی عراق شلیک می شد آسمان خیابان غزنوی اهواز بارانی از خمپاره شده بود من و عزیز به خیابان نادری رفتیم او میل به برگشتن نداشت ولی با اصرار زیاد من به همراه من آمد ولی بعد از چند دقیقه متوجه شدم که او دوباره به خیابان غزنوی رفته است و در میان این همه بمب و خمپاره به امداد و کمک رسانی به مجروحان مشغول است و تا نیمه های شب نیز از عزیز خبری نبود ما همه جا به دنبال او گشتیم تا این که او خود به خانه آمد از او که پرسیدیم کجا بودی ؟ گفت : زخمی ها را به بیمارستان می رساندیم او حتی در آن شب به زخمی ها خون هم اهدا کرده بود او حاضر بود برای انجام دادن وظیفه ای جان خود را نیز به خطر بیندازد تا به دیگران خدمتی کرده باشد و خداوند از او راضی باشد .

خاطراتی از پدر شهید :

تقریباً اوایل انقلاب بود و اوضاع کشور بهم ریخته بود کمونیستها سعی در بهم ریختن اوضاع کشور و باز گرداندن مجدد حکومت شاهنشاهی بودند عزیز و چند تن از دوستانش در مسجد با هم متحد شدند و برای سرکوب این عصیان گران و محافظت از اسلام و انقلابی که با قطره قطره خون شهدا به دست آمده بود تلاش می کردند آنها شب ها به گشت شبانه می رفتند .

عزیز پانزده سال بیشتر نداشت که جنگ بین ایران و عراق شروع شد و امام خمینی (ره) فرمان آموزش و آمادگی را دادند و او نیز با آن که سن کمی داشت با شور و شوق فراوان برای آموزش خود را معرفی کرد و به ندای رهبر خود لبیک گفت .

خاطراتی از زبان برادر شهید :

عزیز علاقه خاصی به حیوانات داشت ، در خانه خرگوشی داشت که هر گاه از جبهه بر می گشت سعی می کرد قبل از این که خودش غذای بخورند به خرگوشش اول آب و غذا بدهد و از آن خیلی مواظبت می کرد و وقتی می خواست به جبهه برود سفارش می کرد که مبادا گرسنه یا تشنه بماند .

خاطراتی از زبان خواهر شهید :

عزیز ده سالی بیشتر نداشت که با خانواده برای زیارت به مشهد مقدس رفتیم در راه منظره سر سبز و جالبی از طبیعت را دیدیم برای همین لحظاتی را آن جا ماندیم بعد از مدتی که حرکت کردیم متوجه شدیم که عزیز را با خود نیاورده‌ایم به پشت سر که نگاه کردیم دیدیم که او کفشهای خود را در آورده و با سرعت زیاد ما را دنبال می کند.

الهی شکر که عزیز زمینی را عزیز آسمانی کردی



سازمان جامع سرداران و دختران شهید استان بوشهر